

روش قرآن در بیان ملاکات و علل احکام

سید محمد علی ایازی^۱

چکیده

گفتمان پویایی شریعت اسلام وابسته به طرح شناخت ملاکات احکام به ویژه بیان آن در قرآن است. در این میان بحث و بررسی شیوه طرح علل احکام به عنوان یکی از راه‌های شناخت و کشف ملاکات احکام مطرح است، ملاکی که می‌تواند با دگرگونی موضوعات و تغییر در احوال و شرایط اجتماعی چگونگی احکام را مشخص می‌کند.

قرآن پژوهانی که در آیات فقهی کار کرده‌اند، یا به قواعد استنباط حکم در قرآن پرداخته‌اند کمتر موضوع علل و شیوه طرح آن را در دستور پژوهش قرار داده‌اند. در این مقاله سعی شده که این شیوه قرآن در ابعاد مختلف مورد توجه و بررسی قرار گیرد و خصوصیات هر کدام و چگونگی امکان کشف ملاک آن ارائه گردد و در پایان نتیجه‌گیری از این شیوه انجام گیرد و معیاری برای کشف ملاک حکم به دست دهد.

کلید واژه‌ها

قرآن، ملاکات احکام، علل احکام، روش دست‌یابی به علل

مقدمه

بحث و بررسی ملاکات احکام و جست‌وجو برای دستیابی به نظریه‌های اساسی و

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران.

زیربنایی شریعت، یکی از دل‌انگیزترین و شیرین‌ترین پژوهش‌های فلسفه فقه می‌باشد که کمتر درباره آن کار جدی شده است. با همه جذابیت بحث، پیچیدگی و حساسیت آن باعث شده متفکران و اندیشمندان شیعی بحث، کمتر به آن بپردازند به همین علت تنها به ذکر اهمیت آن بسنده می‌کنند و فواید آن را برمی‌شمارند و از نزدیک شدن به آن دوری می‌کنند.

از سوی دیگر کسی که اندکی با شریعت و قوانین فقهی آشنایی داشته باشد، با وجود محدودیت عقل در درک همه مسائل باز برایش روشن است که هر حکمی از احکام اسلامی، (هم آنهایی که ما ملاک آنها را به خوبی می‌فهمیم و هم آنهایی را که نمی‌فهمیم) چه در جست‌وجوی ملاکات احکام آن باشیم و یا برعکس در پی آن نباشیم، از سه حالت خارج نیست:

- ۱- یا برای جلب منفعت دنیایی یا آخرتی انسان است.
 - ۲- یا برای دفع فساد و پیش‌گیری از زیان‌های دنیایی و آخرتی است.
 - ۳- یا برای رفع تنگناها و فشار و سختی‌ها و مشکلات انسان است؛ یعنی حکم برای دفع فساد یا جلب منفعتی جعل نشده است؛ به گونه‌ای است که مشخص است برای رفع محدودیت‌ها و سختی‌ها و یا به عبارت دیگر آسان کردن و راحت نمودن زندگی انسان وضع شده است و این غایت مرتبه‌ای بالاتر از جلب منفعت و دفع مفسدت است.
- به همین دلیل در بیان احکام می‌بینیم آن جایی که منجر به اختلاف و نزاع می‌گردد، توضیح و تفصیل بیشتری نسبت به سایر احکام از قبیل عبادات و احکام فردی آمده است. این شیوه را در احکامی مانند ازدواج و طلاق، ارث و شهادت می‌توان دید، به این جهت می‌توانیم بگوییم مقاصد و اهداف شریعت و ملاکات احکام به طور اجمال مشخص است و بر اساس تنظیم زندگی و حیات معنوی جامعه بشری وضع شده و اگر مصالح و مفاسدی در این راه مورد توجه و تأکید قرار گرفته برای به سرانجام رسیدن اهداف و غایات رسالت

الهی بوده است.

روش طرح علل

یکی از راه‌های بررسی موضوع ملاکات این است که ببینیم آیا اصلاً قرآن به ملاکات احکام پرداخته است و درباره علل جعل حکم سخنی گفته یا خیر؟ روشن شدن موضع قرآن، فرصتی را فراهم می‌سازد تا بهتر بتوانیم درباره چند و چون این موضوع سخن بگوییم. به همین جهت این بحث را در قرآن با روش طرح علل و شیوه‌های آن پی‌جویی می‌کنیم و مواردی را به عنوان نمونه از این منبع مهم ارائه می‌دهیم. اهمیت ذکر این نمونه‌ها برای خواننده بدین جهت است که ببیند چگونه قرآن به این مسائل پرداخته و چگونه امکان استکشاف ملاکات به صورت جزئیة فراهم می‌گردد.

از سوی دیگر بیان علت در کتاب‌های قانونی جایگاه ویژه‌ای دارد، اما در همین کتاب‌ها نیز کمتر سخن از علت به میان می‌آید و کشف علت جعل حکم را به مفسران قانون، واگذار می‌کنند، زیرا ذکر علت، باعث تصرف در حکم و سوء استفاده قانون‌گریزان می‌شود. در این نوع کتاب‌ها، حقوق دانان از متن قانون و چگونگی توصیف حکم، روح و علل وضع آن را به دست می‌آورند؛ اما در مسائل مهم و تأثیرگذار، ذکر علل نقش مهمی در فروعات و جزئیات احکام و قانون دارد و در فهم و استنباط آن تأثیر چشمگیری دارد. زیرا حقوق دانان همواره در جستجوی فراز یا واژه‌هایی از حکم هستند که بتوانند در فهمیدن علت حکم به آنها کمک کند و کلیدی در کشف روح قانون و محدوده آن باشد.

قرآن کریم، روش تازه‌ای در بیان احکام و ذکر ملاکات و علل آن برگزیده است. در آغاز، پیش از آنکه دسته‌های علل را برشماریم باید به نکاتی درباره روش ذکر علل و بیان ملاک‌های آن در قرآن اشاره شود:

۱- قرآن احکام را در لابه‌لای مسائل اعتقادی و اخلاقی یا قصص و تاریخ بیان کرده، به گونه‌ای که گاه حکم بودن مسئله‌ای، مشخص نیست چون در لابه‌لای تاریخ و اخلاق آمده،

یا چنین می‌نماید که جنبه تاریخی دارد^۱. به طور مثال قضیه‌ای در مورد حادثه و واقعه‌ای خاص است و حتی با واژه‌ها و تعبیراتی آمده که کمتر وصف حقوقی و قانونی دارد، اما با این حال تشویق به انجام یا ترک کاری خاص در آن دیده می‌شود. آیات زیادی در این زمینه وجود دارد که به چند مورد آن اشاره می‌شود: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» (مطففین: ۱) وای بر کم‌فروشان. «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (همزه: ۱) وای بر هر بدگوی عیب‌جوی. «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ» (تکاثر: ۱) تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت. «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱) و خداوند هرگز بر زیان مؤمنان برای کافران راه تسلطی قرار نداده است. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا» (نساء: ۹۲) و هیچ مؤمنی نمی‌تواند مؤمن دیگری را بکشد.

تعبیرات دیگری نیز در قرآن آمده و به لفظ امر و نهی، حرام و حلال نیست و در ظاهر جنبه حقوقی و قانونی ندارد. اما در باطن به ذکر علل و احکام پرداخته، به طوری که از لابه لای آن ملاک و علت حکم استفاده می‌شود، مثل: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (مانده: ۹۱)؛ همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست بر می‌دارید؟ (درباره تفصیل این روش نک. ایازی، فقه پژوهی قرآنی، ۴۴)

۱. تاریخی بودن و تاریخ‌مندی به معنای جای گرفتن حکم در موقعیت خاص تاریخی و جغرافیایی و همچنین پذیرفتن ظرفیت تصویر متن و جای گرفتن خطاب در ظرف زمانی است، ظرفیتی که از عوارض و پی‌آمدهای زمان و مکان و تحولات بعدی برخوردار است اما حقوق‌دان و فقیه، حکم و قانون را در فضای محدودی تلقی می‌کند. در فقه و حدیث این تاریخی بودن به معنای ارتباط موضوع با روزگار، عادات کهن و حادثه‌های خاص است و از آن به قضایای خارجی و قضیه‌ای در واقعه تعبیر می‌شود در این گونه موارد فقیه همواره از توسعه و تسری دادن احکام به سایر موارد پرهیز می‌کند. البته مشکل این دسته از احکام در این نیست که تنها در روزگار و عادات دگرگون شده آمده است، بلکه حکم در ظرفیتی محدود تلقی شده است. برای تفصیل این بحث نک. ایازی، "تاریخ‌مندی در فهم فصوص دینی".

۲- روش قرآن در بیان احکام به گونه کتابهای حقوقی نیست که همه مسائل مربوط به یک حکم را در یک جا بیان کند، مثلاً درباره نماز در یک جا سخن می‌گوید، و شرط طهارت و چگونگی انجام آن را در سوره‌ای دیگر (مائده/ ۶) آورده است در حالی که با سبک ویژه‌ای از بیان موضوع مواجه هستیم. جالب این جاست که گاه احکام یک موضوع در یک سوره آمده، اما همه آن‌ها با نظم عملی و منطقی خاصی، در کنار یکدیگر قرار نگرفته است، مثلاً احکام ارث تقریباً در سوره نساء آمده، اما قسمتی از آن در آیه ۷، قسمتی دیگر در آیه ۱۱ و ۱۲ و قسمتی نیز در آیه ۱۹ و ۳۳ آمده است. بدین روی شیوه ذکر علل، باید متناسب با این پراکندگی و اهداف این روش از بیان و قدرت ایجاد تأثیر در مخاطب لحاظ شود.

۳- قرآن در ذکر علل حالت اعتدال بین حقوق و شریعت را برگزیده است. نه آن چنان است که به طور صریح با بیان حکم، علل آن را شرح دهد، و نه به گونه‌ای است که بخواهد مخاطب را به طور تعبدی به انجام کاری وادارد یا دلیل وضع حکم از کلمات و واژه‌ها روشن نباشد. گاه همراه با حکم، مقاصد و فواید حکم را ذکر می‌کند و آثار و پی‌آمدهای ترک فعل را شرح می‌دهد و گاه به طور غیر مستقیم از اقوامی یاد می‌کند که به علت رعایت نکردن احکام و سرپیچی از دستورات الهی به سرنوشت‌های ناگوار گرفتار شدند.

فلسفه ویژگی قرآن در ذکر علل

در واقع برخورد قرآن با علل احکام متناسب با شیوه خود قرآن در ذکر احکام است^۱. به این جهت قرآن ضمن آنکه در بیان علل با کتابهای حقوقی تفاوت دارد و از آنها متمایز است، از ذکر علل پرهیز نمی‌کند؛ اما به گونه‌ای هم عمل نمی‌کند که برای خواننده

۱. در نوشته دیگری که درآمدی بر مبنای نظری آیات الاحکام است به تفصیل درباره ویژگی‌های احکام قرآن سخن گفته‌ام. نک.

کسل‌آور باشد و از جهتی باعث سوء استفاده از قانون و بازی با آن یا تصرف بی‌مورد در آن شود، زیرا ذکر علل به طور صریح و در حد تعبیر حقوقی و قانونی نیست، تا بازی با الفاظ را تحمل کند.

قرآن به عنوان وحی و سخن الهی و کتاب هدایت به مسائل تشریحی و احکام می‌پردازد؛ بدین روی در قالب و سبک و سیاق کتاب‌های حقوقی نمی‌گنجد و به شیوه همان کتاب‌ها با مسائل برخورد نمی‌کند. حتی در جرگه کتاب‌های فقهی مدون، در فرهنگ اسلامی و سایر ادیان نیست تا دلیل و برهان بیاورد، یا از علت وضع حکمی، به طور صریح سخن بگوید، یا ملاک جعل حکم را نمایان سازد. قرآن کتاب خواندن است، آن خواندنی که، باید در طی زمان‌ها و شرایط متفاوت، جاذبه خود را حفظ کند و همیشه برای طبقات گوناگون تازه و شاداب باشد. اما کتاب‌های حقوقی - صرف نظر از اینکه در محدوده معینی از تاریخ کارایی دارد و قابل اجراست - از نظر جاذبه خواندن، آنچنان کسل‌کننده است که تا وقتی کسی مجبور نشود؛ حاضر نیست به سراغ آن برود و بعد از مراجعه هم، آن مقداری را می‌خواند که به مواد و اصول آن احتیاج دارد، تازه آن هم برای این است که در ظرف خطابه و دفاع بتواند از آن استفاده کند. برخلاف آن، قرآن صبح و شام محل مراجعه همه اقشار مؤمنان است. قرآن مونس و همنشین اهل علم و معنا است. اگر قرآن این شیوه را بر نمی‌گزید، چنین جایگاه و طراوتی پیدا نمی‌کرد و این تأثیر و جذابیت روز افزون را به دست نمی‌آورد.

به هر حال - همان طور که گفتیم - قرآن با آنکه از ذکر علل، بسیار خودداری می‌کند؛ اما در ارائه اوصاف منتهی به علل از چند روش استفاده می‌کند: این روش‌ها آن چنان متنوع و چندگانه است که نیازمند تقسیم‌بندی و توضیح و بیان شیوه استدلال است. با پژوهش از خوانندگان عزیز در بحثی استدلالی و نظری، به ناچار باید شواهد و مثال‌های فراوانی از قرآن در این موارد آورد تا تفاوت موارد آن روشن شود.

ذکر حکم همراه با وصف

اول: گاهی قرآن وصفی را بر حکمی مترتب می‌کند، به گونه‌ای که خواننده به خوبی می‌فهمد؛ ملاک وضع حکم و محدوده تشریح همان وصف متعلق به موصوف است. به تعبیر اهل فن، وصف حکم مُشعر به علیت است. مانند این دسته از آیات:

۱- «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» (نساء: ۱۰۱)؛ و

چون در زمین سفر کردید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه (شکسته) کنید. از این عبارت استفاده می‌شود ملاک شکسته شدن نماز، مسافت مکلف است. حال اگر این سفر تحقق پیدا نکرد و یا طی مسیر او سفر و ضرب در ارض تلقی نشد، نماز هم شکسته نمی‌شود.

۲- «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ» (مائده: ۳۸) مرد

و زن دزد را، به سزای آنچه کرده‌اند؛ دستشان را به عنوان کیفر از جانب خدا ببرید. از این آیه استفاده می‌شود، کیفر سرقت زن و مرد قطع دست است و حکم، دایره مدار وصف سرقت است و اگر در جایی برداشتن و غصب کردن مال کسی، عنوان سرقت نداشته باشد، خود به خود، این حد هم، جاری نمی‌شود، و جالب این است که در آخر آیه به مسئله کیفری بودن حد اشاره می‌کند و جزای رفتار دزد را مبنای برخورد با او می‌داند و اجرای قطع دست را عذابی از سوی خدا معرفی می‌کند.

۳- «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ

مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ» (نور: ۶۰) و زنان از کار افتاده‌ای که دیگر امیدی به زناشویی ندارند، گاهی بر آنان نیست که پوشش خود را کنار نهند به شرطی که زینتی را آشکار نکنند.

تعبیر: «لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا» وصفی است که ملاک رفع حجاب را بیان می‌کند. و نشان می‌دهد زنانی که جایگاهی برای زناشویی دارند و در افراد رغبتی ایجاد می‌کنند، در قلمرو حکم حجاب هستند.

۴- «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» (نور: ۲۹)؛ بر شما گناهی نیست که به خانه‌های غیر مسکونی - که در آنها فایده‌ای است - داخل شوید. وصفی که قید «غَيْرَ مَسْكُونَةٍ» بیان می‌کند این است که صاحبان آن منزل، آن را ترک کرده باشند نه اینکه به مسافرت رفته باشند. این ملاک می‌تواند توسعه بخش باشد و هر جا که این وصف وجود داشته باشد و افراد از اموال خود اعراض کرده باشند، شامل آن هم بشود و از جهتی در جایی که خانه را ترک کرده‌اند اما از آن اعراض نکرده‌اند نمی‌شود در آن تصرف کرد هر چند مسکونی نباشد.

آیات دیگری نیز به همین سبک و سیاق وجود دارد که به طور تلویحی با ذکر وصفی که مبین علت و ملاک حکم است می‌تواند برای فقیه، در تعمیم آن به سایر موارد، کارساز باشد.

ذکر حکم همراه با سبب

دوم: گروهی از آیات حکمی را با سببی آورده که جنبه مقدمی دارد، بدون اینکه این سبب الزاماً به معنای علیت باشد، با این حال ما خصوصیتی از مسئله را در جهت روشن شدن حکم استفاده می‌کنیم. در این زمینه چند مثال آورده می‌شود:

۱- «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ» (نساء: ۱۶۰)؛ پس به سزای ستمی که یهودیان کردند و به سبب آنکه بسیاری از مردم را از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال شده بود؛ حرام گردانیدیم.

موضوع بدین گونه بود که یهود انحراف‌های زیادی پیدا کرده بودند و ستم‌های بسیاری می‌کردند. در برابر انبیاء می‌ایستادند و به مردم ستم می‌کردند. اموال غیر یهود را می‌خوردند و می‌گفتند: «لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» (آل عمران: ۷۵). رشوه و ربا می‌گرفتند و می‌گفتند: رشوه و ربا از غیر یهودی اشکالی ندارد. آیات خدا را مورد اهداف مادی خود

قرار می‌دادند: «اَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (توبه: ۹) در این جا بود که خداوند به علت این نافرمانی‌ها، برای آنها محدودیت ایجاد کرد و آنان را از گوشت گاو و گوسفند محروم کرد (انعام: ۱۴۶) تا متوجه اعمال خود شوند و از سرپیچی دست بردارند. (فضل الله، ۷/۵۳۶) از این شیوه بیان قرآن بیان تعلیل استفاده نمی‌شود، بلکه بیان سبب عقاب و ایجاد محدودیت و نوعی روش پیشگیری و وضع قوانین جزائی کیفری در برابر تخطی از آن برداشت می‌شود. این آیه می‌گوید: می‌توان برخی از آزادی‌های تخلف‌کنندگان از قانون الهی را به عنوان سزای اعمال آنها سلب یا محدود کرد. حال یا به عنوان تشریح یا دست کم به عنوان مجازات و روش‌های پیشگیری و ایجاد محدودیت در برابر تجاوزگری و قانون شکنی و جلوگیری از اذیت و آزار دیگران، لذا می‌توان از این آیه روش‌هایی را در جهت سلب آزادی این دسته از افراد برگزید.

۲- «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده: ۳۲)؛ از این روی بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس فردی را بکشد جز به قصاص قتل یا فسادی که در زمین کرده، گویی همه مردم را کشته است. در ظاهر آیه به صراحت علت و سبب ذکر شده است: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ». این آیه پس از داستان هابیل و قابیل و کشته شدن هابیل توسط برادرش قابیل آمده است، در صورتی که تحریم قتل، در دوران حضرت موسی و بنی اسرائیل است و فاصله تاریخی بسیار با حادثه فرزندان آدم دارد؛ با این حال پیوند میان حادثه و تشریح حکم، تاریخی نیست، بلکه موضوعی است. چون عمل کشتن انسان بی‌گناه بسیار شنیع و فسادانگیز است، مانند کشتن همه انسان‌ها است.

نکته مهم در این تعبیر که قتل بی‌گناه را تحریم می‌کند، این است که کشتن یک فرد، مانند کشتن تمام جامعه است و کسی نباید گمان کند در انجام این عمل زشت فقط یک فرد را می‌کشد، بلکه باید بداند با یک جامعه سر و کار دارد و حیات و روح جامعه را به خطر می‌اندازد.

۳- «يَا بَنِي آدَمَ خذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (اعراف: ۳۱). ای فرزندان آدم هنگام نماز نزد هر مسجدی آرایش خود را برگیرید و بخورید و بیاشامید، ولی زیاده روی نکنید که او اسراف کاران را دوست نمی‌دارد.

در قسمت آخر آیه، دوست نداشتن خداوند، سبب منع و جلوگیری از اسراف و اسراف کاران معرفی شده است. معلوم است که ملاک و دلیل وضع حکم، مفسده اسراف است نه دوست داشتن یا دوست نداشتن خداوند. زیرا ذکر وصف اسراف مشعر به علیت دارد، هر چند تعلیل «أنه» تأکید بر همین معنا باشد که اسراف کار دوستدار خدا نیست. در تمام این آیات گرچه رابطه علت و معلولی وجود ندارد و رابطه آن سبب و مسببی می‌باشد، اما چون نسبت به نتیجه و پیامد حکم، رفتاری خاص معین شده، چنین می‌نماید که تعلیل آورده است. فقیه در چنین مواردی به این دلیل که علت به طور ظاهری در آیه آمده؛ نمی‌تواند به آن تمسک کند، زیرا سبب نزول و شأن نزول دلیل، بر جعل حکم است و در فهم و استنباط حکم دخالت دارد، اما علت و ملاک حکم نیست. به عبارت دیگر، سبب و مسبب، مانند علل، در بودن یا نبودن حکم، تأثیری ندارد، اما چون جایگاه وضع حکم را روشن می‌کند، می‌توان از آن مطالب بسیاری و از آن جمله فضاشناسی وضع حکم را به دست آورد. به عبارت دیگر سبب و مسبب حکم را تخصیص و تقیید نمی‌زند، اما برای فقیه و مفسر، فرصتی را فراهم می‌سازد که بتواند با اشراف بیشتری در حدود و جهت گیری حکم پژوهش کند.

ذکر حکم همراه با استدلال

سوم: گروهی دیگر از آیات با سبک و سیاق ذکر علل، جنبه استدلالی و اقتناعی دارد، بلکه گاه به فلسفه حکم می‌پردازد. به نمونه‌ای از این موارد اشاره می‌گردد:

۱- «وَلَا تَكْفُرُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا» (نساء: ۲۲)؛ و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده‌اند، نکاح نکنید، مگر آنچه پیش‌تر رخ داده است، چرا که آن عملی، زشت و دشمن داشته شده خدا و بد راه و روش است.

طبیعی است که شیوه بیان: «إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً...» در مقام اقتناع مخاطب و ذکر فلسفه حرمت ازدواج است و هدف از آن بیان زشتی و فاحشه بودن ازدواج با زن پدر است. از این تعبیر نمی‌توان ملاک حکم را فهمید، اما می‌توان به مقصد و حکمت آن پی برد.

۲- «وَلَا تَكْفُرُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَّامَةً مُؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ» (بقره: ۲۲۱)؛ و زن مشرک را به همسری مگیرید و کنیز با ایمان بهتر از زن مشرک است هر چند شما را خوش آید و به شگفت آرد. و به مردان مشرک زن ندهید تا ایمان بیاورند. قطعاً بنده با ایمان بهتر از مرد مشرک است، هر چند شما آن را بپسندید. آنان شما را به سوی آتش فرا می‌خوانند و خدا به فرمان خود شما را به سوی بهشت و آمرزش دعوت می‌کند.

در این آیه از ازدواج با مشرکان نهی می‌کند، گرچه موجب خوش آمدن و شگفتی شود، زیرا ازدواج با مشرک موجب گرایش به کفر و آتش جهنم می‌داند.

در این آیه از ملاک و علت حکم سخن نمی‌گوید، اما فلسفه حکم را بیان می‌کند و به علت اینکه تأثیر همسر در خانواده کم نیست و زن و شوهر در رفتار و عقیده یکدیگر مؤثرند، هشدار می‌دهد و گویی می‌خواهد با ذکر فلسفه حکم مخاطب را نسبت به ترک آن عمل اقتناع کند.

۳- «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». (روم: ۲۱)؛ و از نشانه‌های خداوند این است که از

خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد. آری در این نعمت برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است. برای اقناع مخاطب در اهمیت ازدواج و همسرگزینی، باز جنبه اقناعی و توجه به فلسفه حکم و رعایت مصالح، از سوی خالق مطرح است یعنی کاری که انجام داده؛ آیتی بزرگ در ایجاد آرامش، دوستی و مهربانی است.

۴- «... وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» (بقره: ۱۴۳)؛ و قبله‌ای را که چندی بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکه، کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود بر می‌گردد؛ باز شناسیم. در این آیه صرف نظر از علت واقعی، فلسفه اینکه کعبه را به عنوان قبله قرار داده است شناسایی و امتحان مسلمانان از کسی می‌داند که تظاهر به اسلام می‌کند.

تمام این آیات گرچه بیانگر تعلیل حکم نیست، اما چون فلسفه حکم را بیان می‌کند و در جهت تشویق به عمل گام برمی‌دارد، ابعادی از علت حکم را نشان می‌دهد و دست کم رابطه تنگاتنگ با ملاک حکم را بازگو می‌کند. از این تعبیرات مطالب بسیاری استفاده می‌شود. مثلاً از آیه نخست (نساء: ۲۲) استفاده می‌شود که ازدواج با همسر پدر، حتی در بین مردم جاهلی عملی تنفرآمیز بوده است، زیرا قرآن تعبیر به فاحشه و مقت به معنای خشم می‌کند و چون آنان ازدواج با همسر پدر را، نکاح مقت می‌دانسته‌اند، (هاشمی و همکاران، ۳/ ۳۲۹ - ۳۳۰) قرآن از این نکته استفاده می‌کند. نکته دیگر که می‌توان از تعبیر فاحشه برداشت کرد، این است که، ازدواج با همسر پدر، احکام زنا را دارد، چون قرآن درباره زنا از تعبیر فاحشه استفاده می‌کند.

این مطلب از آیه سوم (بقره: ۱۴۳) نیز استفاده می‌شود، زیرا در این آیه سرگذشت قبله مسلمانان پیش از تغییر آن به مسجد الحرام بیان شده است. این آیه بازگو می‌کند که برای بسیاری از مسلمانان دشوار بوده که قبله مشترکی با اهل کتاب داشته باشند، اما خود آیه

هدف از این کار را مشخص شدن پیروان واقعی پیامبر، آشکار شدن روحیه تعبد و تسلیم در برابر خدا و دستورات پیامبر و آزمون برای مسلمانان می‌داند. (همان، ۴۵۶/۱، چاپ دوم)

بیان حکم همراه با حکمت آن

چهارم: مرحله نزدیک‌تر به علت و ملاک حکم را در آن دسته‌ای از آیات می‌توان یافت که بیان حکمت و فلسفه حکم در آنها پررنگ‌تر است و با مفهوم علیت نزدیکی بیشتری دارد تا جایی که شباهت زیادی به ملاک پیدا می‌کند و در کشف ملاک جای بررسی و دقت بیشتری را می‌طلبد. زیرا اولاً: با تعبیرهایی چون «ذلک»، «ذلکم»، «کی» و تعبیراتی مشابه در تعلیل آمده است، که بسیاری از اصولیان آن را به حساب علت می‌گذارند. ثانیاً: پس از بیان حکم آمده است و در جایی که حکم ذکر شد و برای آن جهتی بیان شد، به بیان ملاک بسیار نزدیک است، اگر نگوئیم خودش ملاک حکم است. به نمونه‌ای از این موارد اشاره می‌شود:

۱- «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ». (نور: ۳۰)؛ ای پیامبر، به مردان با ایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند که این برای آنان پاکیزه‌تر است. جمله «ذلک ازکی لهم» صرف نظر از اینکه بیانگر تشویق است، به منزله تعلیل برای احکام یاد شده می‌باشد و حاکی از شیوه قرآن در تبیین جعل تعالیم اسلامی برای رشد، بالندگی، طهارت و پاکی اخلاقی جامعه است و هدف از این دستور، پوشاندن عورت و فرو نهادن دیده برای پیشگیری از آلودگی به فحشاء و فساد جنسی است، بدین روی براساس همین تعلیل می‌توان گفت: اگر در شرایط خاصی این نگاه چشم چرانی نباشد، یا نگاه به عورت، در راستای امور پزشکی و معالجه بیمار باشد و نقشی در ترویج فحشاء و فساد نداشته باشد، از دستور این آیه خارج می‌شود.

۲- «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» (احزاب: ۵۳)؛ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید) و چون از زنان پیامبر چیزی خواستید از

پشت پرده از آنان بخواهید. این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است. درست است که حجاب نمی‌تواند به طور قطعی و دائمی از گناه جلوگیری کند، اما در پیشگیری از وسوسه‌های نفسانی و آماده شدن برای گناه می‌تواند نقش مهمی را ایفا کند. تجربه نشان داده است که از بین محیط‌هایی که حجاب را رعایت می‌کنند و محیط‌های مختلط، محیط‌های با حجاب، بیشتر از آفت گناه در امان هستند. (فضل الله، ۱۸/ ۳۴۰) بنابراین تعبیر: «أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» تعلیل قریب به فلسفه حکم است.

آیات دیگری شبیه به این آیه وجود دارد که طهارت و تزکیه را علت و نتیجه رعایت حکم معرفی می‌کند، مانند آنچه در سوره نور، آیه ۲۸ درباره سر زده وارد نشدن به خانه دیگران آمده است؛ یا آنچه در سوره (بقره: ۲۳۲) درباره جلوگیری نکردن از ازدواج همسران سابق خود آمده که می‌گوید: «ذَلِكُمْ أَزْوَاجُ لَكُمْ» در این موارد، با اینکه به طور صریح در مقام تعلیل نیست و نمی‌شود از آیه چنین چیزی برداشت کرد؛ اما می‌توان بر اساس همین معیار و ملاک، مواردی را از فرض حکم خارج کرد که هرگز تأثیری در طهارت قلب و پیشگیری از گناه ندارد - مانند کسانی که در هر صورت حجاب را رعایت نمی‌کنند (اِذَا نُهِينَ لَا يَنْتَهِنَ)^۱ (نک. حر عاملی، ۲۰/ ۲۰۰، باب ۱۱۲ از ابواب مقدمات نکاح) یا هنگام معالجه پزشکی و مسائلی از این قبیل.

۳- «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (حشر: ۷) آنچه خدا از دارایی ساکنان آن قریه‌ها نصیب پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر و متعلق به خویشاوندان نزدیک او و یتیمان و در راه ماندگان است؛ تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. این تعبیر: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»، زمینه توجه و گسترش

۱. یعنی کسانی که گفتن و نگفتن در آنها تأثیری ندارد، مانند کسانی که به بی‌حجابی عادت کرده‌اند، یا مردمان عشایری که عادت دارند بخشی از موهای خود را به بیرون بریزند و این معنا براساس روایات است.

حکم را برای مفسر و فقیه در جاهای دیگر فراهم می‌سازد، زیرا خداوند درباره وضع فیهی در جنگ می‌گوید: گرفتن ثروت این شهرها و توزیع آن در بین در ماندگان و نیازمندان برای جلوگیری از دست به دست گشتن آن در میان ثروتمندان است، به همین علت ممکن است گفته شود: هر جا که انباشت ثروت، موجب دست به دست گشتن و انحصار سوء استفاده شود می‌توان از این ملاک بهره گرفت.

بیان حکم با ذکر قیود

پنجم: گاهی در آیات قیودی آمده است که مبین علیت حکم می‌باشد، اگر چه با تعبیرهایی نیامده که به طور آشکار علیت را بیان کند. وصف حکم و نتیجه، به گونه‌ای بیان می‌شود که روشن می‌شود این نتیجه و وصف، ملاک حکم است. مانند این دسته از آیات:

۱- «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال: ۶۰)؛ و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده، بسیج کنید، تا بدین وسیله دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید.

این آیه درباره لزوم آمادگی مسلمانان و تهیه تجهیزات برای مقابله با دشمن است. خداوند در این آیه می‌گوید: مسلمانان باید خود را به انواع ابزار آلات و سلاح‌ها توانمند کنند تا بدین وسیله دشمن بترسد. ملاک و قلمرو این آمادگی روشن است. حد آن ایجاد ترس است. حال اگر تجهیز به اندازه‌ای نبود که دشمن را بترساند یا قدرت بازدارندگی ایجاد نکرد، هدف آمادگی - که ایجاد امنیت است - فراهم نشده است، بدین روی گرچه اسب و نیرو، مثال‌های آیه است، اما این دو خصوصیتی ندارد و متناسب با شرایط و ابزار و آلات، دگرگون می‌شود.

نکته مهم در مورد این آیه این است که در آیه از تعبیری استفاده نشده که به طور صریح گویای تعلیل باشد، اما لفظ: «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»، این معنا را به طور غیر

مستقیم بیان می‌کند و نشان می‌دهد که قرآن از بیان حکم قصد خاصی داشته و نگران بوده که مبادا در این زمینه سوء استفاده‌ای انجام شود و تجهیز و تولید سلاح برای جنگ افروزی، قدرت‌طلبی و ایجاد شوکت‌های ظاهری حکام باشد.

۲- «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (نساء: ۳۴)؛

مردان سرپرست زنانند، به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده است و به این دلیل که مردان از اموالشان خرج می‌کنند.

نباید این نکته را از یاد ببریم که ذکر وصفی خاص پس از بیان حکم بی‌جهت نیست و چون در آیه تعلیل آمده است، باید آن را مبنای استنباط و تخریج حکم قرار داد، به همین علت از آیه فهمیده می‌شود که علت تعیین شوهر به عنوان سرپرست - حتی در جوامعی که مرد سالاری رایج است، یا برای زن ارزشی قائل نیستند - توانمندی‌های نوعی مردان در انجام کارها و پذیرش مسئولیت مالی خانه و اداره امور خانواده است، بدین روی اگر این دو خصوصیت در مرد نباشد، یعنی قوت مالی و بدنی اداره امور خانه را نداشته باشد، یا نتواند زندگی را اداره کند، جایی برای سرپرستی مرد باقی نمی‌ماند و به طور طبیعی مرد حق حاکمیت و اعمال مدیریت ندارد. همچنین از این آیه استفاده می‌کنیم، مسئله تعیین مرد برای مدیریت خانواده، یک امر ذاتی و دائمی نیست. بدین علت ذاتی نیست که خداوند درباره یهود این تعبیر را به کار برده و فرموده است: «وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره: ۴۷ و ۱۲۲) در حالی که فضیلت ذاتی یهود بر جهانیان اثبات نشده و حداکثر در عصر خودشان برتری داشته‌اند، در اینجا هم برتری مردان بر زنان به خاطر همین دو جهت است، و بدون علت دائمی نیست که اگر مرد از کار افتاد و یا از نظر عقلی و هوشی دچار اختلال شد؛ سرپرستی او هم لغو می‌شود و مدیریت به زن واگذار می‌گردد.

از سوی دیگر چون قید «بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» را آورده؛ معلوم می‌شود، مسئله قوامیت

اختصاص به خانواده دارد و نمی‌توان از این آیه استفاده کرد که در یک جامعه کل مردان بر کل زنان حق سرپرستی دارند.

۳- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ... فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى». (بقره: ۲۸۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه با یکدیگر در مورد وامی، تا سر رسیدی معین قرار گذاشتید آن را بنویسید... پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست سفیه یا ناتوان است یا خود نمی‌تواند املاء کند، پس ولی او با رعایت عدالت باید املا کند و دو شاهد از مردان به شهادت بطلبید. پس اگر دو مرد نبودند، یک مرد را با دو زن که به عدالت آنان رضایت دارید به گواهی بگیرید، تا اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد، زن دیگر وی را یادآوری کند.

بحث درباره شهادت گرفتن بر دین توسط دو مرد و اگر دو مرد نبودند، توسط یک مرد و دو زن است. قرآن در این باره که چرا به جای یک مرد دو زن را تعیین می‌کند دلیل می‌آورد، و این کار را بدون علت نمی‌داند. قرآن مسئله فراموشی زن برای شهادت دادن را علت اصلی این امر می‌داند. اما این سؤال مطرح است که فراموشی زن در همه جا و همیشه اتفاق می‌افتد؟ آیا چنین نقصی به طور ذاتی در زنان وجود دارد یا در خود آیه خصوصیتی ذکر شده که می‌توان محدودیت موضوع را دریافت؟

در جواب این سؤال گفته‌اند، قید: «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى»، جهت خاصی را نشان می‌دهد که قابل تأمل است:

اولاً: این آیه در دیون و معاملات و حقوق مالی است، در نتیجه، کاستی شهادت زن نسبت به مرد فقط در این قسمت قابل تفسیر است.

ثانیاً: چون زنان در جریان معاملات نبوده و نیستند و از مسائل اقتصادی و تجارت کمتر اطلاع دارند، زمینه فراموشی و سوء استفاده از آنان بیشتر فراهم است؛ این امر به ویژه در

مورد مسائلی صادق است که همواره زمینه نزاع در آنها وجود دارد و این مسأله‌ای بدیهی است که دین اسلام نسبت به پیشگیری از نزاع‌ها کاملاً حساسیت دارد. بنابراین اشتغال به مسائل خانه و اداره امور فرزندان چه بسا موجب فراموشی می‌گردد و به همین سبب تعلیل آیه، ناظر به این خصوصیات و شرایط است.

البته برخی مفسران مسائل دیگری را در این زمینه مؤثر دانسته‌اند و گفته‌اند: چون جنبه عاطفی زن قوی است، چه بسا ممکن است در شهادت به سوی کسی تمایل پیدا کند که به گونه‌ای با او مربوط است؛ مانند، پدر، برادر، همسر و فرزند. از این روی قرآن می‌گوید: تا اگر یکی از آن دو فراموش کرد دیگری وی را یادآوری کند. (فضل الله، ۵/ ۱۷۰) در حقیقت قرآن با این تعلیل، به نوعی از ضایع شدن حق دیگران پیشگیری می‌کند. با احتمال اینکه ممکن است فراموش کند یا تمایل پیدا کند و دیگری آن را جبران نماید.

و نکته مهم مسئله این است که قرآن مسئله تذکر را برای جلوگیری از گمراهی می‌داند نه نسیان، زیرا این مسئله از نظر علمی ثابت نشده که زنان بیش از مردان فراموش کار هستند. (همان، ۵/ ۱۷۴)

جالب اینجاست که در پایان آیه، نسبت به ضرورت کتابت و شهادت بر کتابت آمده است: «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا» این نوشتن شما، نزد خدا عادلانه‌تر و برای شهادت استوارتر و برای اینکه دچار شک و تردید نشوید، به احتیاط نزدیک‌تر است. در این قسمت از آیه با تعلیلی که درباره ضرورت مسئله بیان می‌شود؛ مسئله قسط و عدالت و استواری و بر طرف کردن شبهه و رفع تردید در تعهدات اجتماعی، مورد تأکید قرار می‌گیرد، در نتیجه از آیه به خوبی ملاک تأکید حکم و گوهر مسئله نمایان می‌شود و راه برای استنباطهای فقیه، در زمینه‌های مختلف اثبات حق و تأیید شهادت در علت احتیاط و حفظ عدالت باز می‌شود.

۴- «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ

الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا». (نساء: ۱۰۱) و چون در زمین سفر کردید، اگر بیم داشتید که کافران به شما آزار برسانند، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید، چرا که کافران پیوسته برای شما دشمنی آشکارند.

این آیه، دو مسئله در بر دارد: یکی، نماز مسافر و دیگری نماز خوف، گو اینکه معمولاً نماز خوف در جنگ با مسافرت همراه است و افراد، در حالت دفاع از مرزها و دور از شهر خود با چنین مشکلی مواجه هستند؛ بدین روی عده‌ای گفته‌اند؛ این آیه ناظر به مورد دوم است نه هر مسافرتی. (فخر رازی، ۱۱/ ۲۰۰ به نقل از ابن عباس و جابرین عبدالله و جماعتی دیگر. و همچنین قرطبی، ۵/ ۳۵۴) به هر حال در این بخش، از مسئله نماز مسافر درمی‌گذریم و فرض مسئله را که صدق مسافرت است به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم، اما قید «أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا» مُشعر به علیت نماز خوف است، یعنی اگر از دشمن بیم داشتید و تحت فشار او قرار گرفتید و ترسیدید که به شما آزار برسانند؛ می‌توانید نمازتان را شکسته به جای آورید و اگر در حالت جنگی قرار دارید، اما ترسی از دشمن ندارید و در آرامش و اطمینان خاطر به سر می‌برید؛ نمی‌توانید نمازتان را شکسته به جای آورید؛ زیرا در این صورت این قید زاید است. این حالت در بسیاری از مواقع برای رزم جویان پدید می‌آید؛ به طور مثال، اغلب رزمایش‌های آموزش بدون ترس انجام می‌شود.

۵- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً». (توبه: ۱۲۳)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با کافرانی که مجاور شما هستند؛ کارزار کنید و آنان باید در شما سختی و قاطعیت بیابند.

این آیه در مورد جنگ و کارزار با کسانی است که در اطراف شهرهای مسلمانان زندگی می‌کردند و هر از گاهی به اذیت و آزار مسلمانان می‌پرداختند، جاده‌ها را ناامن می‌کردند و به مسلمانان مسافر، صدمه و آزار می‌رسانند^۱. نکته مهم این آیه فراز اخیر آن است که

۱. در برخی از روایات آمده است منظور از «یلونکم من الکفار» اهل روم هستند که در تدارک جنگ با مسلمانان بودند و مسلمانان

می‌گوید: «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» باید در شما شدت و جدت بیابند. غلظت به معنای سختی و قاطعیت است در روایتی از ابن عباس نیز غلظت به معنای سختی و شدت آمده است. (سیوطی، ۳۲۴/۴) نه خشونت و اصل استعمال آن، که در اجسام به کار گرفته می‌شود؛ زیرا خشونت در مورد اجسام معنا ندارد و باید آن را به همان معنای شدت و سختی به کار برد. به هر حال چون حکم این آیه در مورد پیشگیری از زیان دشمن در حال تجهیز می‌باشد، منوط به این علت شده است تا دشمن بفهمد؛ مسلمانان جدی هستند و در دفاع از خود کوتاهی نمی‌کنند. بنابراین، ملاک حمله مسلمانان به اطراف از این آیه روشن می‌شود و مشخص می‌شود، هدف از قدرت و سطوت نشان دادن، نه قدرت طلبی و جنگجویی است و نه ارباب و اجبار برای ایمان آوردن، بلکه برای کوتاه کردن دست دشمن و پیشگیری از شرارت او است.

از تمام این آیات ما می‌فهمیم که احکام اجتماعی و عبادی بر اساس ملاک آمده و ذکر علت‌ها و تعبیراتی نزدیک به آن، برای نشان دادن محدوده عمل و بیان ظرفیت و محدوده و شعاع حکم است. بنابراین اگر قرآن به فلسفه حکم توجهی نداشت، و یا اقتناع کردن مخاطبان، برایش مطرح نبود، یا چگونگی ملاک حکم را مد نظر نداشت این تعبیرات را بیان نمی‌کرد. از این او باید برای این دسته از آیات قاعده‌ای منضبط در تعلیل احکام بیان کرد.

بیان حکم همراه با تعلیل

ششم: دسته‌ای از آیات با صراحت ملاک و علت حکم را بیان می‌کند و از قبیل فلسفه و حکمت یا ذکر وصف نیست تا صریح نباشد. این دسته، مهم‌ترین گروه از آیاتی است که علت جعل حکم را بیان می‌کند و مثال‌های آن نیز زیاد است و در این و جیزه امکان شمارش

تمام آیات این دسته وجود ندارد، اما به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود تا معلوم شود که قرآن، با اینکه از بیان ملاک و علت هر حکمی خودداری کرده است، اما در تعداد زیادی از آیات به ویژه در اموری که زمینه اختلاف و درگیری موجود بوده یا مسئله اقناع مخاطب مطرح بوده یا زمینه‌های تحول موضوع فراهم می‌گشته، محدوده حکم را تا مرز علت آن قرار داده است.

۱- «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ... فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (بقره: ۱۸۵)؛ ماه رمضان، ماهی است که قرآن در آن فرو فرستاده شده است... پس هر کس از شما، این ماه را درک کند باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر است، باید تعدادی از روزهای دیگر را روزه بگیرد. خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد.

محل استشهاد این آیه، تعبیر «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» است. این عبارت علت برای برداشتن روزه از بیمار و مسافر است. این تعبیر، یکی از قواعد کلی استنباط، بلکه شناخت احکام و همچنین یکی از ملاکات مهم است که فقیه، در مواردی که حکم موجب دشواری و سختی می‌شود می‌تواند به آن استناد کند، اما نکته مهم این است که با صراحت و شفافیت بیان می‌کند؛ تا وقتی روزه واجب است که موجب عسر و حرج نباشد؛ به عبارت دیگر در جایی که آسانی و راحتی به طور طبیعی و نوعی فراهم است، می‌توان فتوا به جواز حکم داد. بدین روی خداوند برای حکم، جایگزین تعیین کرده است و آن را به وقتی واگذار نموده که مکلف بیمار و مسافر نباشد.

۲- «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰)؛ و در راه خدا با کسانی بجنگید که با شما می‌جنگند، ولی از اندازه در نگذرید، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

در این آیه ملاک کارزار با کفار مشخص شده است. آیه می‌گوید چون آنها با شما می‌جنگند، با آنها بجنگید، البته در آیه بعد باز تأکید می‌کند در مسجد الحرام هم با آنها نجنگید، مگر اینکه آنها با شما بجنگند: «وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ». (بقره: ۱۹۱) در آیه بعدی می‌گوید و اگر باز ایستادند خدا آمرزنده و مهربان است و از اشتباهی که کرده‌اند و به شما آزار رسانده‌اند؛ در می‌گذرد.

نکته جالب در آیه نخست، معین کردن قلمرو جهاد است که می‌فرماید: «وَلَا تَعْتَدُوا» زیرا ممکن است مسلمانان در اثر ستم‌هایی که مشرکین کرده‌اند؛ خشم انتقام آنها طغیان کند و بخواهند بیش از آنچه آنها انجام داده‌اند؛ انتقام بگیرند، بدین روی می‌فرماید: خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

ملاک جنگ و جهاد اسلامی در آیات فوق و آیات دیگری از قرآن به طور کامل مشخص شده است. به عنوان نمونه خداوند در نخستین آیه‌ای که درباره اذن جهاد نازل شده، (طوسی، ۳۲۱/۷، فخر رازی، ۲۳/۳۹) می‌فرماید: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» (حج: ۳۹) این آیه در موقعیتی نازل شده است که مسلمانان سال‌ها طعم سختی، شکنجه و فشار را چشیده‌اند، بدین جهت به آنها می‌فرماید: مقابله به مثل کنید و در برابر ستم‌های آنها بایستید. پیش از این حتی امکان و توان جنگیدن هم برای آنها فراهم نبود. اما پس از ایجاد توان رزمی و دفع دشمن، می‌فرماید: «فَإِنْ أَعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا». (نساء: ۹۰). پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و به شما پیشنهاد صلح و آشتی دادند، دیگر خداوند برای شما، راهی برای جنگیدن با آنها قرار نداده است.

این ملاک‌ها در آیات به طور واضح آمده است و فقیه به خوبی می‌تواند استفاده کند که ملاک جهاد، دشمنی و تجاوز ابتدایی است و جنگ پیامبر با مشرکین و کفار جنگ ابتدایی نبوده است. بلکه جنگ‌های ایشان حالت دفاعی داشته است، بدین روی آنچه ما در قرآن

داریم؛ صلح و دوستی است نه جنگ: «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یونس: ۲۵)

از این آیات برداشت می‌شود که با زور و چماق و خشونت نمی‌توان مردم را به دین دعوت کرد. با تهدید و ایجاد ترس، کسی دین‌دار نمی‌شود، زیرا اعتقاد امری قلبی است و امر قلبی با زور ایجاد نمی‌شود. آنچه از قرآن استفاده می‌شود، دعوت به خدا با منطق و استدلال و موعظه حسنه و انتخاب بهترین روش‌ها برای بحث و گفتگو است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل: ۱۲۵). با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نمای.

بنابراین، این دسته از آیات ملاک جنگیدن و کشتن افراد را معین کرده است. این ملاک‌ها از قسم اخیر است که با صراحت علت حکم را بیان می‌کند و از قبیل ذکر وصف و فلسفه حکم یا حکمت حکم نیست. البته اگر کسی بخواهد درک کاملی از این آیات به دست آورد، باید آیات نفی اکراه و اجبار و آیات مشیت الهی در ایمان افراد را هم در کنار این آیات، ملاحظه کند.^۱

۳- «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (بقره: ۱۹۴)؛ پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده به او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است.

تعدی و تجاوز، ظلم و ستم، اذیت و آزار و اموال را به غارت بردن فرض خفیف‌تر از جنگ و از اموری است که بدون جنگیدن هم، ممکن است؛ انجام شود. در این موارد چه باید کرد؟ سکوت کرد یا مقابله به مثل کرد؟ در صورت مقابله، حد آن تا کجا است؟ اینها

۱. درباره اینکه، در اسلام جهاد ابتدایی نداریم و آنچه وجود دارد، جهاد دفاعی است و آیات قرآن، مبنایش بر آزادی اندیشه و عقیده است؛ به تفصیل در کتاب آزادی در قرآن سخن گفته‌ام. درباره دلالت آیات جهاد نیز، در فصل ششم این کتاب به طور گسترده بحث کرده‌ام که می‌توانید به این کتاب مراجعه کنید.

سئوالاتی است که باید برای آن جواب یافت. قرآن کریم در جایی که مسلمانی، فرد مسلمانی را می‌کشد؛ مجازات قصاص را تعیین کرده است، اما جایی هم برای عفو و در گذشتن از جرم قاتل برای خانواده مقتول باز گذاشته و به طور تلویحی نیز آن را تشویق می‌کند.^۱ (بقره: ۱۷۸)، و همواره عفو را یکی از صفات الهی و اخلاق پارسایان می‌داند و به آن توصیه می‌کند، اما چون در مقابل تجاوزگر نمی‌شود گذشت کرد، زیرا آن را به حساب ترس و زبونی می‌گذارد، باید ایستادگی کرد. این ملاک را می‌توان به خوبی از آیه برداشت کرد. اما همین آیه تأکید می‌کند، به همان اندازه که تجاوز کرده‌اند؛ پاسخ آنها را بدهید و بدانید که تقوا در این مسئله مهم است. از آیه برداشت می‌شود که مبادا حس انتقام‌جویی و کینه‌توزی بر مسلمانان غلبه کند و کارهای غیر انسانی، مثل کشتن کودکان، اذیت و آزار زنان، آتش زدن درختان و شکنجه دادن از آنان سر بزنند. بدین ترتیب ملاک این احکام به خوبی از آیات استفاده می‌شود. این معنا با معیارهای خودش از آیه‌ای دیگر نیز برداشت می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده: ۸).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا، به داد برخیزید و به عدالت شهادت دهید، و نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

این آیه همان ملاک آیه قبلی را، با زبان دیگری بازگو می‌کند که مبادا دشمنی و یا اختلاف شما با دیگران، موجب تعدی و تجاوز و ستم کردن بشود. اگر کسی خلاف کرد باید مجازات شود؛ از حد مجازات تعدی نکنید و یا چون خلاف کار است؛ نباید به او

۱. البته در آیه بعد قانون قصاص را مایه حیات و زندگی جامعه و به تعبیری سبب ایجاد امنیت و آسایش مردم می‌داند و می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره: ۱۷۹).

توهین کنید و کرامت انسانی او را از بین ببرید، یا چون اسیر و زندانی شماسست، نباید او را اذیت و آزار دهید. این معانی از آیه به خوبی فهمیده می‌شود و از ملاک تجویز مجازات، پاسخ دادن به تعدی، استفاده می‌شود. تعبیر «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» گویای همین معناست و باز تأکید می‌کند که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۴- «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (بقره: ۲۲۲)؛ واز تو درباره عادت ماهانه زنان می‌پرسند بگو: آن ناراحتی و رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه از آمیزش با زنان کناره‌گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند. پس چون پاک شدند بدان سان که خدا به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش کنید. خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست دارد.

در این آیه حیض ملاک اجتناب و کناره‌گیری از زنان، شناخته شده است که اذیت و ناراحتی است، بدین روی اگر این اذیت برطرف شد، ملاک اجتناب هم از بین می‌رود. (فضل الله، ۴/ ۲۵۰) دیگر نیازی نیست به اختلاف قرائت «حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ» یا «حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ» توجه بشود. زیرا عده‌ای گفته‌اند: اگر بدون تشدید باشد؛ به مجرد پاک شدن زن از حیض، نزدیکی با او جایز است و اگر با تشدید خوانده شود؛ افزون بر پاک شدن از حیض، غسل هم لازم است، تا نزدیکی جایز باشد.

و جالب اینجاست که قرآن حیض را مرض و بیماری نمی‌داند و چون حیض جزء طبیعت جسمانی زن است تصور یهود و مردم جاهلی را ندارد که حیض را در زن عیب می‌دانستند و معتقد بودند باید از او حتی در خوردن و آشامیدن و زیستن دوری گزید.

۵- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ... وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ...» (مائده: ۶)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون به نماز برخیزید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشوئید... و اگر جنب بودید، خود را پاک کنید (غسل کنید) و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان نزدیکی کردید و آبی نیافتید؛ پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست‌هایتان بکشید. خدا نمی‌خواهد بر شما دشوار بگیرد؛ لیکن می‌خواهد شما را پاک گرداند.

نکته مورد نظر آن قسمتی است که چون مکلف آب نمی‌یابد یا بیمار یا در سفر است، دستور می‌رسد که تیمم کند؛ چون خدا نمی‌خواهد مؤمنان به سختی و حرج بیافتند. در این جا معنای سفر، مرض و نیافتن آب نمود پیدا می‌کند، زیرا ملاک تبدیل وضو و غسل به تیمم، واقع نشدن در حرج و سختی است، بدین روی اگر بیمار است؛ اما به حرج نمی‌افتد، یا اگر در سفر است و امکان وضو و غسل برای او فراهم است؛ یا اگر آب ندارد، ولی می‌تواند بدون زحمت، یا حتی زحمت متعارف، آن را تهیه کند، جای تیمم نیست، زیرا ملاک حکم روشن است و در آیه به آن تصریح شده است. محدوده تبدیل حکم از مسئله‌ای به مسئله دیگر، در آیات متعدد یعنی حرجی بودن، مورد توجه قرار گرفته و با همین ملاک جابه‌جا شده است. به طور مثال در جایی، خداوند به کسانی که نمی‌توانند مسلمانان را در جنگ کمک کنند؛ تسلی می‌دهد که اگر نمی‌توانند انفاق کنند یا به خاطر بیماری، نمی‌توانند در جنگ شرکت کنند، گناهی متوجه آنها نیست زیرا حرج و مشقتی بر آنها نیست (توبه: ۹۱). چنانکه همین ملاک با تأکید بیشتر در اصل جهاد مطرح شده است: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷۸)، در راه خدا، چنانکه حق جهاد در راه اوست، جهاد کنید. اوست که شما را برای خود برگزید و در دین بر شما سختی قرار نداده است. طبق این آیه فریضه جهاد بر هر مسلمانی تا جایی واجب است، که موجب سختی و مشقت نشود. بنابراین ملاک وجوب، روشن است. البته

جهاد پیامدهایی مانند از دست رفتن مال، دوری از زن و بچه، زخمی شدن و کشته شدن دارد که گریز از آنها نیست، اما خرج در جهاد متناسب با خودش می‌باشد، بدین روی محدود حکم مشخص شده است.

البته این گونه تعبیرات در سوره نور آیه ۶۱، سوره احزاب آیه ۳۷ و ۵۰، سوره فتح آیه ۴۸ نیز آمده است و معیار تغییر حکم را معین کرده است.^۱

به هر حال شش موردی که گذشت نمونه‌هایی از ذکر علل و ملاکات احکام در قرآن بود که به طور خلاصه بیان شد. در واقع این نمونه‌ها، عمده‌ترین شیوه‌های بیان قرآن، برای ذکر ملاک و ترتب میان موضوع و حکم، روشن کردن دلیل جعل حکم بود. بدون شک نمی‌توان یک یک موارد علل و ملاک حکم موجود در قرآن را شمارش کرد و توضیح و تفصیل داد. کافی است مواردی که جنبه شرطی دارد، یا حکم همراه با قید احترازی آمده، یا پس از ذکر حکم، علتی ذکر شده است یا جمله به صورت حصر آمده و یا حکم با استثناء آمده است، مورد بررسی و کاوش قرار گیرد، تا روشن شود ملاک جعل حکم چیست؟ و چگونه می‌توان وضع قانونی را، مترتب بر خصوصیتی کرد که ما از آن تعبیر به ملاک می‌کنیم؟

اکنون یک بار دیگر به خصوصیت‌های مهم تعلیل‌های قرآن اشاره می‌کنیم و این بار به جای ذکر نمونه‌های تنها، ویژگی‌های ذکر علل را برمی‌شماریم. البته باید توجه داشت که شیوه قرآن در بیان حکم، معمولاً به صورت مستقیم نیست، بلکه قرآن کریم، علل را گاه همراه با تعبیراتی ذکر می‌کند که جنبه تشویق‌کنندگی دارد. مانند: «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ، لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (بقره: ۷۳، ۱۸۹). در بعضی موارد پس از بیان حکم، نسبت دستور به ترک می‌دهد و فرد را بر حذر می‌دارد مانند: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (مائده: ۹۱). گاهی آثار معنوی و تربیتی حکم را بیان می‌کند و انجام عمل را جذاب می‌نماید، مانند: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ

۱. چنانکه با تعبیر عسر و یسر در سوره بقره، آیه ۱۸۵ آمده است و ملاک رفع حکم، پیشگیری از عسر دانسته شده است.

صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ» (توبه: ۱۰۳) یا تعبیراتی مانند: «هُوَ أَزْكَى لَكُمْ»، «أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ»، «وَيَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» می‌آورد.

گاه این شیوه لحن اقناعی دارد، مانند: «لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ» (احزاب: ۳۷)، «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (حشر: ۷)، «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» (حج: ۲۸).

البته برخی مواقع جنبه کارکردی و توجه به رفتار مقابل دارد، مانند: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام: ۱۰۸)، یا به علت رفتاری کیفر می‌دهد: «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ» (نساء: ۱۶۰).

گاهی ذکر ملاک و علت حکم، در قالب شرط و شروط و ذکر غایت است. در این موارد محدوده حکم با همین شرط، معلوم می‌شود، مانند: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران: ۹۷)، «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (انفال: ۳۹)، «فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ» (بقره: ۱۹۳)، «فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ» (بقره: ۱۹۱).

نتیجه‌گیری

آنچه تا کنون مطرح شد برای این بود که روشن شود قرآن نیز به مسئله علل پرداخته است و این علل، عمدتاً در جاهایی وجود دارد که علت بودن آن، از کلام استفاده می‌شود. البته در بعضی موارد باید ملاک حکم را واریسی و شفاف کرد. به طور مثال اگر در جاهایی علت صریح و اطمینان‌آور نیست و نیازمند واریسی و به تعبیری اجتهاد مجتهدان و استخراج ملاک مطمئن برای محدود کردن آن در ظرف خاص هستیم، یا به این خاطر که موضوع، در طی زمان و شرایط دگرگون شده و از این جهت احتمال صدمه خوردن حکم می‌رود و یا مورد تردید قرار می‌گیرد، باید به شفاف کردن ملاک حکم پرداخت.

به عبارت دیگر، در آیات قرآن به دنبال این نیستیم که به فلسفه و حکمت احکام به طور

کلی تمسک کنیم، اما به دنبال ملاک، اهداف و غایات حکم هستیم، زیرا بخشی از چگونگی حکم، متوقف بر فهم ملاک و مقصد حکم است و این نیازمند استخراج و انضباط دادن به ملاک و به صورت قانون قابل تمسک درآوردن آن است. در این صورت است که آنچه درباره حکم آمده و معیار ملاک، وضع آن می‌باشد؛ در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گیرد.

به عنوان نمونه یکی از موارد بحث‌انگیز و مهم و مورد ابتلای جامعه قانون دیه در قرآن کریم است. خداوند متعال در دو مورد دیه تعیین کرده است؛ یکی برای قتل خطای مؤمن و مسلمان و دیگری برای قتل اهل ذمه است و در این باره فرموده است:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُقْتَلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رُقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رُقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رُقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ...» (نساء: ۹۲).

و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را جز به اشتباه بکشد و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت باید بنده‌ای مؤمن آزاد کند و به خانواده او خونبها پرداخت کند؛ مگر اینکه آنان گذشت کنند و اگر مقتول از گروهی است که از دشمنان شماست و خود وی مؤمن است، پس آزاد کردن بنده‌ای مؤمن کافی است و اگر مقتول از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است؛ باید به خانواده وی خونبها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند.

اکنون این سؤال مطرح است که ملاک جعل چنین حکمی چیست؟ آیا علت وضع دیه، تعیین کیفر برای عاملان جنایت‌های خطایی و شبه عمد است، تا به واسطه آن، از این کار پیشگیری کند و مانع رواج چنین کارهایی شود و افراد مواظب باشند که مبادا خطا کنند، یا غرض شارع جبران خسارتی است که به صدمه دیده یا اولیای دم می‌رسد یا هر دوی آنها منظور است؟

اگر دیه تنها جنبه کیفری داشته باشد و مسئله جبران خسارت وارد شده به آسیب دیده، در جعل حکم لحاظ نشده باشد؛ این سؤال مطرح می‌شود که اگر خسارت‌های وارد شده به آسیب دیده زیادتر از دیه باشد، چه کسی باید آن را بر عهده بگیرد، به طور مثال مخارج بیمارستان و یا هزینه‌هایی که برای مداوای بیمار صرف شده و در نهایت مؤثر واقع نشده و منتهی به مرگ معینی علیه شده، به عهده چه کسی می‌باشد؟ آیا به عهده خانواده شخص آسیب دیده است؟ یا به عهده فرد خطاکاری است که دیه خود را پرداخت کرده و کیفر خود را دیده است؟ اگر چنین باشد آیا این وجه اضافه بر وظیفه نیست؟

همچنین اگر دیه جنبه کیفری داشته باشد و خطاکار عاقله ندارد یا عاقله او توانایی پرداخت دیه را ندارد و خود او هم قدرت پرداخت را ندارد، آیا حکم باز هم بر او مطابقت می‌کند؟ به نظر می‌رسد جواب این سؤال منفی باشد.

ملاک دوم برای وضع حکم دیه، ممکن است جبران خسارت وارد شده به فرد صدمه دیده باشد و شارع از جعل این حکم، این مقصد و ملاک را در نظر گرفته باشد، در این صورت، این سؤال مطرح می‌شود که آیا شارع تمهیدی در نظر گرفته که دیه در همه دوره‌های تاریخی جنبه جبرانی بودن خود را حفظ کند؟ همچنین آیا شارع در مورد دگرگونی ارزش اشیاء و تحولات اقتصادی و هزینه‌های درمانی و معیشتی فرد خسارت دیده راهکاری پیشنهاد کرده است؛ تا خسارت او را جبران نماید؟ بدون شک اگر ملاک جعل حکم، جبران خسارت باشد، باید این معنا را مستند به نص کرد و به گونه‌ای به کلام خود شارع مرتبط کرد. در چنین مواردی نمی‌توان به حکمت و فلسفه حکم تکیه کرد، بلکه باید مطمئن شویم؛ جبران خسارت در دیه مستند به نص و دستور شارع است.

نکته دیگری که در زمینه ملاک حکم دیه مطرح می‌شود؛ این است که اگر دیه جنبه تأمین خسارت داشته باشد، مسئله کیفر خطاکار مطرح است به ویژه در جایی که خطای خاصی به طور مکرر از خطاکار سر بزند. به طور مثال راننده‌ای در رانندگی دقت نمی‌کند،

به همین علت بارها تصادف کرده و به چندین نفر صدمه رسانده است، حال آیا می‌توان افزون بر دیه، کیفری برای خطای او تعیین کرد؟ آیا قرآن نسبت به جعل این حکم نظری دارد؟

نکته سوم درباره آیه و ارتباط آن با ملاک حکم، نحوه محاسبه و تعیین دیه در عصر حاضر است که در کلمات فقها در شش چیز تعیین شده است.^۱ اگر ملاک کیفر باشد - گرچه به مجنی علیه خسارت می‌رساند - مشکلی در انتخاب این شش چیز پیش نمی‌آید، اما اگر ملاک تأمین خسارت باشد، بحث‌های زیادی مطرح می‌شود که ارتباط تنگاتنگی با هدف و مقصد جعل حکم دارد.

ممکن است؛ کسی بگوید: آزاد کردن برده مسلمان به عنوان کیفر عمل انجام می‌شود و پرداخت دیه برای تأمین خسارت وارد شده به فرد آسیب دیده است، اما در برابر این گفتار، این سؤال مطرح است که از کجا و به چه دلیلی؟^۲

آنچه برای فقیه مهم است؛ فهم درست ملاک و استناد ملاک به نص و اطمینان از آن است، به ویژه آنکه در آخر آیه می‌گوید: اگر خطاکار توانایی پرداخت دیه را ندارد کفاره انجام کارش، دو ماه روزه پی در پی است. این قسمت نشان می‌دهد که دیه به عنوان جبران گناه و کیفر عمل است، گرچه باز ممکن است کسی بگوید در صورتی که خطاکار پولی ندارد، کیفر دهند یا آسیب را جبران کنند؛ فرقی ندارد و در هر دو صورت به خانواده فرد آسیب دیده چیزی نمی‌رسد، که در جواب او باید گفت: با این روش حداقل خطاکار تنبیه می‌شود و به جای زندان رفتن که هزینه مالی برای دولت دارد، می‌توان آن را بدین شیوه اجرا نمود. به هر حال ما از این موارد زیاد داریم و جای بررسی مسئله است.

۱. در کلمات فقهای نحوی محاسبه دیه ۶ چیز تعیین شده است ۱-۱۰۰ شتر؛ ۲-۲۰۰ گاو؛ ۳-۱۰۰۰ گوسفند؛ ۴-۲۰۰ دست لباس؛ ۵-۱۰۰۰ دینار؛ ۶-۱۰/۰۰۰ درهم.

۲. در این زمینه برخی مفسرین گفته‌اند: دیه گوشه‌ای از جبران آسیب دیدگی خانواده مقتول است، زیرا اگر او زنده بود؛ می‌توانست زندگی آنان را اداره کند و آزاد کردن مؤمن به مثابه کیفری است که با آن، احیای نفس می‌کند. نک. فضل الله، ۴۰۲/۷.

برای اینکه نمونه‌ای از شیوه استخراج ملاک در آیات قرآن را نشان دهیم به شواهدی اشاره می‌شود که دلالت می‌کند دیه برای جبران آسیب وارد شده به خانواده مقتول تشریح شده است:

۱- در این آیه دو چیز تعیین شده، یکی آزاد کردن «رَقَبَةً مُّؤْمِنَةً» که با کيفر و امور معنوی تناسب دارد و به خانواده مقتول نفعی نمی‌رساند، و دیگری دیه است که به طور مستقیم نفعش به خانواده فرد آسیب دیده می‌رسد و ناظر به بخشی از جبران آسیب قتل خطایی است.

۲- از جمله «إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا» «مگر اینکه خانواده مجنی علیه ببخشند» استفاده می‌شود که دیه ناظر به حق آنهاست، زیرا آیه می‌گوید: «می‌توانند آن را ببخشند». پس معلوم می‌شود که دیه برای جبران آسیب وارد شده به آنها وضع شده و باید دیه را در راستای منافع فرد در نظر گرفت و تمام پی‌آمدهای آن را قبول کرد.

۳- خداوند در جایی که قتل عمدی باشد، عذاب الهی جزاء و کيفر اخروی آن دانسته و فرموده است: «فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» (نساء: ۹۳). و برای آرامش خاطر خانواده مقتول و تشفی دل آنها قصاص را مکافات دنیوی قرار داده است. (بقره: ۱۷۸) بدین روی فرموده است: خانواده مقتول می‌توانند عفو کنند و این شاهد بر این است که دیه برای جبران آسیب است. (برای تفصیل این بحث به کتاب قانون دیات و مقتضیات زمان اثر آقایان شفیعی، رحمان ستایش و قیاسی مراجعه کنید)

بنابراین می‌توان با آشنایی با روش قرآن در طرح احکام و شیوه بیان علل به شناخت ملاک حکم دست یافت و از آن طریق به توسعه و توضیح حکم در شرایط متفاوت مناسب با ملاک حکم روی آورد.

منابع و مأخذ

- ایازی، سید محمدعلی، فقه پژوهی قرآنی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- همو، "تاریخ‌مندی در فهم نصوص دینی"، علوم حدیث، زمستان ۱۳۸۲ ش.
- همو، آزادی در قرآن، تهران، انتشارات ذکر، ط ۱، ۱۳۷۸ ش.
- شفیعی سروستانی، ابراهیم، رحمان ستایش، قانون دیات و مقتضیان آن، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ط ۱، ۱۳۷۶ ش.
- حر عاملی، وسائل الشیعة، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۴ ه. ق، ط ۲.
- سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت، دارالفکر، ط ۱، ۱۴۱۴ ه. ق.
- طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، التبیان فی علوم القرآن، تحقیق احمد قصیر، بیروت، داراحیاء التراث العربی، افسست از چاپ نجف بی‌تا.
- فخر رازی، محمدبن عمر، تفسیرالکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ط ۲، ۱۴۱۷ ه. ق.
- فضل‌الله، سیدمحمد حسین، من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک، ط ۲، ۱۴۱۹ ه. ق.
- قرطبی، محمدبن احمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ط ۲، ۱۴۱۶ ه. ق.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر و همکاران در مرکز فرهنگ قرآن، تفسیر راهنما، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۳ - ۱۳۸۴ ش.